

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و هشتاد و یکم





آقای مهران از کرج



–نقشه گنج به نام خداوند مهر گستر. سلام بر آموزگار معنوی و خالص من آقای شهبازی گرامی عنوان این پیغام نقشه گنج است.

این پیغام برای تقویت حضور ناظر و عملکرد آگاهانه است. یعنی زمانی که من ذهنی در حین تصمیم گیری برای انجام کاری شروع به مداخله می کند، ما باید از طریق ابیات مختص آن لحظه دستش را کوتاه و او را عاجز کنیم.

تکه اول نقشه گنج:

زمانی که بنا بر شرایط شغلی و یا دیگر شرایط به اجبار قرین من های ذهنی می شویم، طبیعتاً آن افراد تلاش می کنند تا ما را به واکنش و هیجانات مخرب وادارند. این بیت برای ما تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

چراغ است این دل بیدار به زیر دامنش می‌دار
از این باد و هوا بگذر هوایش شور و شر دارد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

تکه دوم نقشه گنج:

پس از آگاهی از طریق بزرگان و مولانا شرایط زندگی برای ما سخت می‌شود، زیرا زین پس ما با توجه به قانون زندگی زیستن را ادامه می‌دهیم. مثلاً در حال رانندگی هستیم و می‌بینیم بسیاری از راننده‌ها بدون ایمنی و رعایت قوانین، جان انسان‌ها را به خطر می‌اندازند و بسیار بی‌توجه به این مسائل با سرعت زیاد پشت ما بوق می‌زنند و چراغ می‌اندازند. یا می‌بینیم در اماکن عمومی و مکان‌های شلوغ، کثیری از انسان‌ها در بحث و جدال هستند، یا سر یکدیگر کلاه می‌گذارند. و یا می‌بینیم که عده‌ای در تلاش هستند که باور خود را بالا بکشند و باورهای دیگری را به پایین بیاورند. ما در این جمع شاهد جنگ باورها هستیم. و یا خیلی مثال‌های دیگری که نشانگر ستیزه من‌های ذهنی با هم است. زمانی که ما می‌خواهیم از این اتفاقات گله کنیم، این بیت باید برای ما تداعی شود تا من‌ذهنی کوچک شود.

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۷

مولانا به ما می‌گوید که: «اگر به حضور زنده شوی و فقط نورافکن را روی خودت قرار بدهی، مدد رسان عالم هستی خواهی بود».

تکه سوم نقشه گنج:

زمانی که در گذشته مرتکب خطایی شده‌ایم و آن خطا مشکلاتی را به وجود می‌آورد، به جای حل مشکل از طریق خرد زنده زندگی و فضاگشایی، به دنبال مقصر برای تسکین لحظه‌ای دردها می‌گردیم و از مسئولیت پذیری مشکل‌شانه خالی می‌کنیم. در این موقعیت این بیت باید برای ما تداعی شود تا من‌ذهنی کوچک شود.

فعل توست این غصه‌های دم به دم
این بود معنی قد جفالقلم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۳۱۸۲

من ذهنی همیشه به دنبال مقصر می‌گردد. ما حتی نباید خودمان را ملامت و سرزنش کنیم. باید مسئولیت اشتباه خود را بپذیریم و فضاگشایی کنیم.

تکه چهارم نقشه گنج:

زمانی که یک نفر با ما و یا با یک شخص دیگری حرف می‌زند و ما به این حرف‌ها گوش می‌کنیم، گوش حسی ما آن حرف‌ها را به گوش من ذهنی منتقل می‌کند. گوش من ذهنی پس از شنیدن، شروع می‌کند به پردازشی از نوع قضاوت و حسادت. سپس یک خروجی با ارتعاش مخرب ارائه می‌دهد. قبل از آنکه گوش حسی ما این حرف‌ها را به گوش من ذهنی برساند، باید این بیت در ما تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

هوش را بگذار وانگه هوش دار
 گوش را ببرند وانگه گوش دار
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۱۲۹۱

موقعیت دیگری برای استفاده از این بیت را توضیح می‌دهم. زمانی که پیغام‌های تلفنی اعضای گنج حضور را گوش می‌دهیم، من ذهنی برای قضاوت این عزیزان تحریک می‌شود. برای همین است که ما نمی‌توانیم از پیغام‌های ارزشمند عزیزان بهره‌مند شویم. باید این بیت را تکرار کنیم تا با گوش عدم شنو بشنویم.

تکه پنجم نقشه گنج:

زمانی که روی خودمان کار می‌کنیم و در مسیر گنج حضور متعهدانه تلاش می‌کنیم، دلمان می‌خواهد اطرافیان از این عشق بیگران مولانا و قرآن مطلع و بهره‌مند شوند. تا اینجا مشکلی نیست این نیت عالی است. اما برای اینکه از چه طریقی آنها را به عشق دعوت کنیم، به اشتباه از طرق من‌ذهنی استفاده می‌کنیم و به آنها توضیح می‌دهیم و تبلیغ می‌کنیم. در صورتیکه شخص شنونده صحبت‌های ما را با ترازوی الگوها و باورهای من‌ذهنی می‌سنجد و هر چه ما پافشاری می‌کنیم بیشتر خرابکاری می‌کنیم. زمانی که ما در مسیر عشق گنج حضور هستیم و فقط روی خودمان کار می‌کنیم و از تغییر دادن دیگران دست می‌کشیم.

نور زندگی از طرف ما به سوی اطرافیان می‌تابد. این عشق نه تنها به اطرافیان، بلکه به کل عالم هستی مرتعش می‌شود. لحظه‌ای که من ذهنی تصمیم می‌گیرد که اطرافیان را گنج حضوری کند، باید این ابیات تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

تا کنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می‌کنی

متصل چون شد دلت با آن عدن
هین بگو مه‌راس از خالی شدن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۳۱۹۶ و ۳۱۹۷

تکه ششم نقشه گنج:

زمانی که ما حامل یک پیغام معنوی هستیم و از طریق این تریبون گنج حضور یا از طرق دیگری می‌خواهیم این پیغام را ارائه بدهیم، من ذهنی هوشمند شروع می‌کند به ایجاد توقع و کسب تایید از شنوندگان پیغام. ما باید مراقب این حس باشیم. در این شرایط باید این بیت تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

چو بدان بنده نوازی شده‌ای پاک و نمازی
همگان را تو صلا گو چو موذن ز مناره
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

موذن هیچگاه برای نماز خواندن، نماز گزاران را تک به تک نمی‌خواند و گوش کسی را نمی‌گیرد تا به مسجد بیاورد و به نماز خواندن وادارد. ما نیز قرار نیست با ارائه پیغام معنوی با زور و تلاش بیهوده، افراد را به مرکز عدم هدایت کنیم. ما به قانون جبران عمل می‌کنیم و آنچه که دریافت کردیم و تمام تغییراتی که به سبب برنامه گنج حضور حاصل شده را بیان می‌کنیم. همانطور که جناب مولانا در مثنوی، دفتر چهارم، می‌فرماید:

بهر اظهارست این خلق جهان
تا نماند گنج حکمت‌ها نهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۰۲۸

مثالی می‌زنم تا کاملاً روشن شود. زمانی که ما بذری یا نهالی را در خاک تکه‌ای از زمین می‌کاریم و پس از مدتی فراموش می‌کنیم که آن را کجا کاشته‌ایم، نباید نگران رشد نکردن آن بشویم.

آن نهال با باران رحمت خداوند و آفتاب عشق زندگی، روزی شکوفا می‌شود. روزی می‌فهمیم که آن را کجا کاشته بودیم. پس زندگی کار خود را خوب بلد است.

تکه هفتم نقشه گنج:

زمانیکه من عزیزترین فرد زندگی‌ام را (مادرم را) از دست دادم، خداوند آتش خشمش را بر من ذهنی من شعله‌ور کرد. این آتش سزای هم‌هویت‌شدگی من بود. وقتی که عزیزی را از دست می‌دهیم، من ذهنی هوشمند علاوه بر دردهای گسستگی از هویت، درد گله و شکایت را بالا می‌آورد. در این شرایط، این بیت باید تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

خشمش آتش می‌زند در رخت ما

حلمش اسپر می‌شود پیش بلا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۲۴۹۱

آتش خشم خداوند سزای هم‌هویت‌شدگی ماست. اگر مشاهده‌گر این آتش باشیم، می‌توانیم با حلم و بردباری سپری از حضور بسازیم تا از دردهای من‌ذهنی ایمن بمانیم.

تکه هشتم نقشه گنج:

زمانی که کسی می خواهد خشم ما را برانگیزد یا در جمعی هستیم که من ذهنی ما می خواهد وارد بحث های بیهوده آن جمع شود، این بیت باید تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید

تا خطاب ارجعی را بشنوید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۵۶۸

ما بالاجبار در این محافل و جمع ها هستیم، چه در محیط شغلی و چه در محیط اقوام و فامیل. نکته مهمی که وجود دارد این است که راه معنوی و رسیدن به حضور کناره گیری از من های ذهنی و گوشه گزینی نیست. ما باید در اجتماع باشیم و از طریق مردم خود را محک بزنیم و از طریق آنها هر بار آزمایش شویم.

تکه نهم نقشه گنج: زمانی که می خواهیم از موارد زیر ایراد بگیریم و عیب بینی کنیم، یعنی ما در حجاب ذهن هستیم.

۱. باور و رفتار آدمها
۲. چهره و تیپ آدمها
من ذهنی قادر به حل مشکلات نیست، به همین دلیل به دنبال ایرادها می‌گردم و همیشه در حال شکافتن این مشکلات است. در چنین شرایطی باید این بیت تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

بربند دو چشم عیب بین را
بگشای دو چشم غیب دان را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴

سپاس بیکران از جناب شهبازی و تمامی اعضای ارزشمند گنج حضور.

مهران از کرج



آقای فرشاد



با سلام

این متن درباره بیت طلایی مولانا از دفتر پنجم، بیت ۵۵۰ است.

چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۵۰

طبق این بیت، شناسایی همانیدگیها و کوچک کردن و انداختن من ذهنی دل بخواهی نیست. در مصرع دوم می گوید: نفس زنده، یعنی من ذهنی حول مرگ می گردد، اطراف خرابکاری می گردد، یعنی ویژگی ذاتی اش خرابکاری است، چرا؟ چون در مصرع اول می گوید: زندگی یا خدا از زنده خودش که عدم است، مردگی یعنی من ذهنی را بیرون می کند. یعنی این قانون زندگیست، دست ما نیست. پس نتیجه می گیریم تمام بدبختی های ما و گرفتاری های ما و دردهای ما در واقع علامت این است که به ما بگوید که مردگی یعنی من ذهنی را نمی توانیم نگه داریم. اینکه می گوید: نفس زنده سوی مرگی می تند یعنی چه ؟

یعنی اگر من ذهنی داشته باشی و وارد رابطه بشوی، چه در بین دوستان، چه در ازدواج، چه در خانواده، حتماً آن رابطه خراب می‌شود. امکان ندارد اینطور نشود چون ویژگی ذاتی من ذهنی خرابکاری است. در واقع این بیت به ما می‌گوید که شما فکر نکنید که می‌توانید من ذهنی را نگه دارید و به خودتان و دیگران قول دهید که زندگی خوبی درست می‌کنم، اصلاً امکان ندارد. من ذهنی حتماً خرابکاری می‌کند، دست ما نیست چون ما زیر کنترل من ذهنی هستیم. در خصوص ازدواج و تشکیل خانواده از این بیت نتیجه می‌گیریم که ما اگر من ذهنی داریم، فکر نکنیم که اگر برویم با یک نفر دیگر که من ذهنی دارد ازدواج کنیم، فوراً همه چیز تغییر می‌کند و تبدیل به گل و بلبل می‌شود. فکر نکنیم همه چیز عاشقانه و قشنگ می‌شود و به همین منوال جلو می‌رود، فکر نکنیم شانسی است، چرا؟ چون من ذهنی داریم و صد در صد خرابکاری می‌کند، شکی در آن نیست.

بنابراین اگر با کسی همانیده هستیم و رابطه‌مان با او خراب می‌شود، نباید بگوییم همه‌اش تقصیر طرف مقابل است که لیاقت نداشت و بنابراین سراغ یکی دیگر برویم که فکر می‌کنیم لیاقت دارد. پس بنابراین نتیجه می‌گیریم که دوست داشتن واقعی به معنی همانیده شدن و احساس مالکیت نیست. با دیدن ذهنی آدم می‌ترسد که احساس مالکیت نکند و اسم این را دوست داشتن می‌گذارد.

این بیت خیال ما را راحت می‌کند. به ما می‌گوید که اگر زندگی‌ات خراب است، اگر پر از غصه و درد هستی، اگر پر از انواع دردها مثل حسادت و کینه و رنجش هستی، اگر همه‌اش بدبختی سراغت می‌آید، اگر هیچکس دوستت ندارد، اگر پول نداری، در اینصورت بدان که هیچ کاری برای حل مشکلاتت نمی‌توانی بکنی تا زمانیکه من ذهنی را نگه داری، بلکه بدتر خواهد شد، چرا؟ چون نفس زنده سوی مرگ می‌تند. تمام این اتفاقات به خاطر این افتاده است که به ما بگوید که ما نیاز به تسلیم و فضاگشایی داریم.

ساخت موسی قدس در، بابِ صغیر
تا فرود آرند سر قومِ زحیر

ز آنکه جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن باب صغیر است و نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۲۹۹۶ و ۲۹۹۷

طبق این دو بیت تمام این درد و بدبختی‌ها برای این است که من ذهنی را رها کنیم و تسلیم شویم.

حال ممکن است که ما من ذهنی داشته باشیم، ولی خیلی پولدار باشیم، باسواد باشیم، مشهور باشیم و انواع تفریحات هم داشته باشیم و فکر کنیم که بهترین زندگی را داریم. اینها به خاطر این است که تعریف ما از زندگی خوب پولدار بودن و همه امکانات را داشتن است. هزاران درد در ما وجود دارد ولی اینها را نمی بینیم و برایمان طبیعی است که حسادت و ترس داشته باشیم. در واقع آدم با دید من ذهنی نمی داند زندگی با کیفیت چیست؟ حال خوب چیست؟ چون من ذهنی ضد حال خوب است. آدم در من ذهنی با دردها همانیده می شود و دردپرست می شود. این را باید بدانیم که پول زیاد داشتن، جای خوب زندگی کردن و مسافرت رفتن، اینها نمی توانند جلوی تخریب من ذهنی را بگیرند و زورشان به من ذهنی نمی رسد، چون تخریب کردن من ذهنی قانون زندگی است.

یا تو پنداری که تو نان می خوری
 زهر مار و گاهش جان می خوری
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۴۵۷

آدم ممکن است برای گرفتن تأیید و توجه خیلی کارهای خوبی بکند، مثلاً خیلی مهربان باشد، نگذارد کسی از دستش ناراحت شود، کارهای دیگران را کمک کند و دیگران او را خیلی آدم خوبی بدانند، ولی آن شخص به هیچ وجه آرامش ندارد، چون برای تأیید و توجه است و از من ذهنی است.

همه‌اش در ترس این است که نکند تصویر ایده‌آلی که بقیه از او دارند خراب شود. مولانا می‌گوید: «فکر نکن داری نان می‌خوری بلکه داری برای خودت دام می‌گذاری».

در زمانه صاحب دامی بود؟
همچو ما احمق‌گه صید خود کند؟
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۰۷

اگر درک کرده‌ایم که من ذهنی فقط خرابکاری است چرا رها نمیکنیم؟ چرا مانند قبل هنوز به خودمان ظلم میکنیم؟

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند
نفس زنده سوی مرگی می‌تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۵۵۰

این بیت همچنین به ما می‌گوید که اگر ما من ذهنی داریم و با باورها همانیده هستیم و فکر می‌کنیم کسی می‌تواند زندگی ما را درست کند و منتظر معجزه هستیم، در اینصورت در توهم هستیم، چرا؟

چون نفسمان زنده است و نفس زنده سوی مرگ می تند. یعنی همه چیز برمی گردد به اینکه ما با من ذهنی زندگی می کنیم یا نه. دل بخواهی نیست، مجبوریم و چاره‌ای نداریم که من ذهنی را رها کنیم. به همین دلیل است که مولانا می گوید: «حزم داشته باش و هر قدم را دام من ذهنی بدان و به آن شک کن که الآن ممکن است خرابکاری کند».

حَزْمُ آن باشد که ظَنِّ بدِ بَری
تا گریزی و، شوی از بد، بری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۷

حَزْمٌ، سُوءُ الظَّنِّ گفته‌ست آن رسول
هر قَدَمِ را دام می‌دان ای فَضول

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۶۸

حزم عبارت از این است که تو ظنّ بد ببری که الآن ممکن است من به اتفاق این لحظه مقاومت کنم، ممکن است من همانیده بشوم، ممکن است من از چیزهای این جهانی زندگی بخواهم. و سوءظن داشته باشی به من ذهنی که ممکن است این لحظه به تله‌اش بیفتی، تا در این صورت بتوانی فرار کنی از دست آن چیزی که شما را وسوسه می‌کند و از بد دور باشی.

با تشکر، -فرشاد



خانم دیبا از کرج



به نام خدا
اعتماد به نیروی فضاگشایی

جناب شهبازی برای نیروی فضاگشایی مثالی زدند که عین حقیقت بود، ایشان فرمودند: وقتی می‌خواهیم شیر آب را باز کنیم مطمئن هستیم که آب می‌آید. حالا اگر فضاگشایی ما بی‌قید و شرط باشد، به قدرت عدم اعتماد می‌کنیم و فضا را در برابر اتفاقات باز و بازتر می‌کنیم. مثل این است که شیر آب را باز کردیم و باغ دلمان را آبیاری می‌کنیم و در انتظار شکوفایی گل و میوه‌جانمان می‌شویم. مولانا می‌فرماید: هر انسانی توانایی فضاگشایی و شرح سینه را دارد. این نعمت بزرگیست و باید با تمرکز روی فضای باز شده، سپاسگزار این نعمت باشیم و پیغام و خردی که در این فضا می‌آید را هوشیارانه بگیریم تا دچار حوادث ریب‌المنون نشویم و زندگی به ما طعنه نزند که آیا نمی‌بینید؟

که درون سینه شرح داده‌ایم
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم
-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۰۶۷

در نگر در شرح دل در اندرون
تا نیاید طعنه لا تبصرون
-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۰۷۲

سوره الداریات (۵۱)، آیه ۲۱ آیات حق درون شماست، آیا نمی بینید؟

چشم او مانده است در جوی روان
بی خبر از ذوق آب آسمان

مرکب همت سوی اسباب راند
از مسبب لاجرم محروم ماند

آن که بیند او مسبب را عیان
کی نهد دل بر سببهای جهان
-مولانا، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۷۸۵ الی ۳۷۸۷

چرا فضاگشایی نمی‌کنیم؟ چون چشم من ذهنی ما به جوی‌های کوچک دنیا است. من ذهنی می‌خواهد پولش زیاد بشود، تایید و توجه مردم را بیشتر بگیرد، به زور به او احترام بگذارند، به قیمت خوردن حق دیگران صاحب مقام و منزلتی بشود. و چون مرکزش اغشته همانیدگیست، از ذوق و برکتی که با فضاگشایی می‌آید خبر ندارد و اسب همت من ذهنی به سوی سبب‌ها، پول بیشتر و مقام بالاتر می‌تازد. او مسبب را نمی‌شناسد، ولی انسانی که همواره نگاهش به معشوق است، فضا را می‌گشاید تا همواره مسبب را ببیند و دلش را از سبب‌های دنیا پاک کند.

چیست تعظیم خدا؟ افراشتن
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

چیست توحید خدا؟ آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
 هستی همچون شب خود را بسوز
 -مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۳۰۰۸ الی ۳۰۱۰

تعظیم خدا چیست؟ اینکه پرچم فضاگشایی ما افراشته باشد و هر لحظه از طریق انبساط عمل کنیم تا من ذهنی ما کوچک شود. توحید خدا چیست؟ اینکه من و خدا یکی هستیم و جدایی از فضای محدود ذهن می آید. از مولانا آموختیم، چراغ حضورمان وقتی روشن می شود که در من ذهنی با همانیدگیها هستی نسازیم و آنها را در آتش دردهای هوشیارانه بسوزانیم تا مرکز ما عدم شود و در شب ذهن روشنایی روز و نور خدا را ببینیم.

چشم ظاهر سایه آن چشم دان
 هر چه آن بیند بگردد این بدان

تو مکانی اصل تو در لامکان
 این دکان بر بند و بگشا آن دکان

شش جهت مگریز، زیرا در جهات
ششدره است و ششدره مات است و مات
-مولانا، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۶۱۱ الی ۶۱۳

با چشم‌های حسی فقط می‌توانیم ظاهر وضعیتهای را ببینیم و قضاوت کنیم. دید من‌ذهنی مثل سایه‌ای در مقابل
آفتاب است، اصل نیست، غلط است و ما را گمراه می‌کند. دیدن با مرکز عدم است که آفتاب حضور ما بالا می‌آید
و حقیقت را می‌بینیم، اصل ما عدم و لامکان است که جسم و مکان را در خود جای داده است. هر چه زودتر
دکان من‌ذهنی را ببندیم، به دو کان و دو معدن اصلی زندگی دست می‌یابیم، یکی فضای عدم و دیگری دید نظر
است. دید من‌ذهنی ما را به جهتها می‌برد، پس باید دکان من‌ذهنی را ششدره کنیم یعنی آن را ببندیم تا با دید
غلطش ما را مات زندگی نکند.

پی پیاپی، می‌برار دوری ز اصل
تا رگ مردیت آرد سوی اصل
-مولانا، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۶۹۸

چون هوشیاری ما با چیزها همانیده شده، ما از اصلمان دور شدیم. پس چاره برگشتن و یکی شدن با خدا اینست که رگ غیرت و جوانمردی ما هر لحظه بجنبند و پی در پی فضا باز کنیم.

هست مهمانخانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان

هین مگو که این ماند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم

هر چه آید از جهان غیبوش
در دلت ضیفست او را دار خوش

-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۳۶۴۴ الی ۳۸۴۶

ضیف: مهمان

جسم ما مثل مهمانخانه است و فکرهای ما در هر صباح به معنی هر لحظه، مثل مهمان می آیند و می روند و ما باید با فضاگشایی ناظر آنها باشیم و در برابر فکرهایمان مقاومت نکنیم و فضا باز کنیم و نگوییم این بار بر گردنم مانده و چه کنم؟ چه کنم؟ نکنیم، زیرا پیغام آن مهمان یعنی فکر یا اتفاق این لحظه که از جهان غیب و شس و عدم آمده است را نمی گیریم و آن مهمان به سوی عدم برمی گردد. پس با خوش رویی از مهمانمان با فضاگشایی پذیرایی کنیم.

امروز مرا چه شد چه دانم؟

امروز من از سبک دلانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

با فضاگشایی ما از فکرهایمان پذیرایی می کنیم و پیغامشان را می گیریم، قدرت فضاگشایی ما را جوری حیران می کند که می گوییم من چقدر امروز سبک دل شدم.

گفت معشوقی به عاشق که ای فتی
تو به غربت دیده‌ای بس شهرها

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟
گفت آن شهری که در وی دلبر است

هر کجا باشد شه ما را بساط
هست صحرا گر بود سمّ الخیاط

—مولانا، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۳۸۰۸ الی ۳۸۱۰

—سمّ الخیاط: سوراخ سوزن

همه ما عاشقی هستیم که به دنبال معشوقیم و از جوانی که نماد هوشیاری ماست، می‌پرسیم: ای جوان تو غربت
ذهن را تجربه کردی بگو کدامین شهر از همه بهتر است؟ شهر ذهن و یا فضای عدم؟ جوان یا هوشیاری ما
می‌گوید: شهری خوش است که فضا را باز کنی و روی دلبر را ببینی. دلبر برکات زندگیست که در انبساط می‌آید
و می‌تواند سوراخ سوزنی را به صحرای گشوده و برکات زندگی تبدیل کند.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط

-مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۷۰

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی

دیبا از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید